

متن سخنرانی رضا سید حسینی در مراسم بزرگداشت دکتر رضا براهنی

۲۵ جون ۲۰۰۵ - دانشگاه تورنتو

رضا سید حسینی

به نام حکیم سخن در زبان آفرین

چنان‌که می‌دانید موضوع اصلی سخن من در این محفل گرامی رمان‌های رضا براهنی به عنوان یک اتوبیوگرافی یا حسب حال است. اما قبل از این‌که به این موضوع بپردازم مجبورم با کمال اختصار به جنبه‌های گوناگون این شاعر و نویسنده عالم ادب اشاره کنم. چون دکتر براهنی که من او را نه تنها بزرگ‌ترین رمان‌نویس زبان فارسی بلکه یکی از بزرگ‌ترین رمان‌نویسان معاصر جهان می‌شناسم، گذشته از رمان‌نویس بودن چنان‌که همه می‌دانیم، شاعر، منتقد و نظریه‌پرداز ادبی است. من قبل از این‌که به موضوع اصلی گفتارم یعنی رمان‌های دکتر براهنی بپردازم، لازم می‌دانم که با اشاره‌ی مختصری به هر یک از جنبه‌های دیگر او سختم را آغاز کنم و بهتر است که در آغاز به براهنی منتقد اشاره‌ای نکنم، زیرا می‌توان گفت که شهرت او در جوانی بیش از هر چیز دیگری با نقدهای تند و تکان‌دهنده‌اش شروع شد. جالب این‌جاست که هدف این نقدها، شعر نو فارسی بود که تازه از جنگ و جدال با شعر کهن پیروزمندانه فراغت یافته بود و معمولاً کسی انتظار حمله به نمایندگان اصلی این شعر را نداشت. اما براهنی با قراردادن بزرگ‌ترین نمایندگان شعر نو زیر عنوان «مربع مرگ» عده‌ای را

شگفت زده و عده بیشتری را آزرده کرد. من هر وقت به مقاله‌های آن روزگار براهنی (یعنی سال‌های دهه چهل) می‌اندیشم بی‌اختیار به یاد ویکتور هوگویی جوان می‌افتم که در بیست و پنج سالگی با نوشتن مقدمه‌ی معروف خود بر نمایشنامه‌ی کرومول، جاافتاده‌ترین نوع نمایشنامه‌ی موجود در فرانسه یعنی تراژدی را به باد حمله گرفت و این نوع نمایشنامه را که زمانی تخلف از یکی از اصول آن ذنب لایغفر بود و حتی نمایشنامه‌نویسان بزرگی نظیر کورنی را به سبب تخلف از یک تا چند دستورالعمل آن از زمره‌ی نویسندگان تراژدی بیرون رانده بودند، به قول معروف یک پول سیاه کرد و ادعا کرد که هنر نمایشنامه‌نویسی باید به کلی تغییر شکل بدهد و موفق نیز شد. اینک چند سطر از آن مقدمه که همان‌طور که گفتم مرا به یاد نقدهای آن روزگاران دکتر براهنی می‌اندازد. (من دو پاراگراف از مقدمه کرامول ویکتور هوگو را برایتان نقل می‌کنم) «نکته‌ی عجیب در این جاست که عادت‌گرایان ادعا می‌کنند که قانون وحدتشان بر حقیقت‌نمایی استوار است و حال آن‌که دقیقاً خود حقیقت است که این حقیقت‌نمایی را می‌کشد. آخر چه چیزی غیر عادی‌تر و بیهوده‌تر از آن دالان، ایوان، یا سرسرا، از آن «مکان» متریکی که تراژدی‌های ما حتماً باید در آن جریان پیدا کند و معلوم نیست که چرا توطئه‌گران برای سخنرانی بر ضد جبار و جبار برای سخنرانی بر ضد توطئه‌گران، هر کدام به نوبه خود به همان مکان می‌آیند.

چنین دالان یا ایوانی در کجا دیده شده است؟

... در واقع همه ماجرا در پشت صحنه انجام می‌شود. ما روی صحنه تئاتر فقط اشاره به حادثه را می‌بینیم، خود حادثه جای دیگری اتفاق افتاده است. ما به جای صحنه حکایت داریم، به جای تابلو شرح تابلو... می‌آیند و برای ما تعریف می‌کنند که در معبد، در قصر یا در میدان شهر چه حادثه‌ای اتفاق افتاده است. به طوری که اغلب دلمان می‌خواهد فریاد بزنیم: راستی؟ پس لطفاً ما را به آن‌جا ببرید. آن‌جا بهتر سرگرم می‌شویم. باید خیلی دیدنی باشد!»

همان‌طور که می‌دانید ویکتور هوگو نیز شاعر و رمان‌نویس و منتقد و نمایشنامه‌نویس بود و نیز مبارز سیاسی، که نیمی از عمرش را در تبعید به سر برد.

حال بد نیست اشاره‌ای به شعر براهنی بکنیم و بعد به موضوع اصلی مان که رمان است بپردازیم. براهنی در کار شعر نیز پیوسته به نظریه‌پردازی نظر داشته و طبعاً مانند سوررئالیست‌های فرانسه چون اولین نمونه‌ها را خودش ارائه داده، طبعاً خودش اولین قربانی نظریه تازه‌اش شده است، البته این نکته عمومیت ندارد و اغلب شعرهایی که گفته است در تاریخ شعر معاصر ما ماندنی خواهد بود. هر چند که

همان شعرهای ماندنی او نیز بین روشنفکران زمان ما منکرانی دارد. به عنوان مثال به شعر دف اشاره می‌کنم که به نظر من شاهکاری است اما کم نیستند دوستانی که به شنیدن آن دهن‌کجی می‌کنند. من باید از دکتر اجازه بگیرم و وقتی به تهران برگشتم برگزیده‌ای از اشعار او را به سلیقه خودم آماده و منتشر کنم. هر چند که بعید نیست سلیقه انتخاب من باب طبع خود او هم نباشد.

در هر حال توانایی دکتر براهنی در نوشتن، معمولاً نسل جوان را به سوی نظریه‌های جدید او می‌کشد. و این نسل جوان مشغول اثرآفرینی و ادامه تجربه‌های تازه‌ی وی هستند. و چه بسا که در آینده از همین زبانی که هنوز تکلیفش معلوم نیست شاهکارهای فناپذیر به وجود آید. خود او وقتی از کلاس‌هایی که برای تدریس ادبیات به جوانان تشکیل می‌داد سخن می‌گوید و عبارت مربوطه را چنین پایان می‌دهد: ارتباط من با نسل جوان که نخست در منزل این یا آن دوست برقرار شد و بعد به جلسات مرتب منازل دوستان و بعد به زیرزمین آپارتمان مسکونی خودم کشید، مرا به تجدیدنظر در کلیه‌ی مسائل ادبی واداشت. حاصل آن ادراکات که اهم مسائل ادبی - فلسفی صدوپنجاه سال گذشته را در برمی‌گیرد... و همگی در بیش از هشتصد نوار ضبط شده است، من و قافله‌ی کوچکی از دوستان جوانم را در مسیر دیگری انداخت. و حالا «تنها نه منم کعبه دل بتکده کرده / در هر قدمی صومعه‌ای هست و کنشتی.»

«آشویتس خصوصی دکتر شریفی» را در کتاب آزاده خانم می‌سازد. نکته جالب این‌جاست که اگر در همین سال‌ها رساله‌های دانشجویی یا تحقیق‌های دیگری درباره این کتاب صورت نگیرد و همه اشخاص آن با خصوصیات اصلی‌شان معرفی نشوند ممکن است در آینده دیگر کشف آن‌ها ممکن نباشد و آواز کشتگان مانند کمده‌های او ریپیدس که امروزه معلوم نیست چرا کمده‌ی است اهمیت اصلی‌اش را از دست بدهد.

کتاب بعدی «رازهای سرزمین من» است که کتابی است پلی فونیک (چندصدایی) و ماجراهای تسلط امریکایی‌ها بر ارتش شاهنشاهی و فساد مقامات بالا، داستان کینه‌زلی و گرگ اجنبی‌گوش که سرآغاز کتاب است و سرانجام شروع انقلاب و عملاً صحنه‌های مستندی از جنگ خیابانی جوانان و به‌طور کلی کتابی است تقریباً مستند. قول مسلط در آن قول حسین میرزا است که در کم سالی به مترجمی نزد امریکایی

مشغول شده و با کتاب‌هایی که یکی از افسرها به او می‌داده با ادبیات جهان آشنا شده است. وقتی از سال‌های نوجوانیش حرف می‌زند و ماجرای قرآن خواندنش در مسجد و بالاخره ظهور چهره‌ای مقدس در برابر چشمان او که تا حدی صورت رئالیسم جادویی دارد که همین قسمت را من در مکتب‌های ادبی در میان نمونه‌های رئالیسم جادویی آورده‌ام. زندگی حسین میرزا در واقع زندگی سال‌های جوانی براهنی است و نیز ماجراهای پیش از انقلاب و بعد از انقلاب. کتابی است جذاب و خواندنی و ساده. اما از این به بعد به‌طور کلی جهشی در کار و رمان‌نویسی براهنی روی می‌دهد. براهنی که موضوع چند کتاب دیگرش را برای آینده آماده داشت و هر کدام آن‌ها می‌توانست کتاب جالب و ساده‌ای باشد، در عین حال که مشغول تدریس نظریه‌های ادبی است، ناگهان برای نوشتن رمانی چند جنبه‌ای در هم می‌آمیزد و عملاً می‌خواهد نوشتن یک رمان بی‌نظیر را به دانشجویانش یاد بدهد. رمان بی‌نظیرش را می‌نویسد هر آنچه را در دل دارد می‌گوید و آزاده‌خانم را به صورت مظهر زن ایده‌آل و در عین حال قربانی می‌سازد که بیب اوغلی مردی بدبخت و ناتوان انتقام ظلمی را که تیمسار شادان با او کرده است به صورتی فجیع‌تر از این موجود ظریف و فرهیخته می‌گیرد. اما کتاب دیگر یک کتاب ساده با روایت خطی نیست. در آغاز کتاب دکتر رضا از دکتر اکبر نامی که طیب معالج مادرش است سفارشی برای نوشتن یک داستان می‌گیرد و شروع به نوشتن داستان می‌کند و می‌خواهد شاید به کسانی که با او نظریه‌های ادبی دروس داستان‌نویسی می‌خوانند نشان دهد که داستان در عین حال دارد نوشته می‌شود. پسردایی جوان دانشجویی که چندی در خانه بیب اوغلی زندگی کرده است کیست که تیمسار شادان دیوانه‌وار در جستجوی اوست تا او را از میان بردارد زیرا می‌داند که این جوان در کتابی که می‌نویسد قصد کشتن او را دارد. پسردایی کیست؟ آیا غیر از دکتر براهنی است که در کتاب رازهای سرزمین من تیمسار شادان را کشته است؟ و بالاخره دکتر محمود شریفی که آشوبس خصوصاً او دقیقاً شرح زندگی فجیع سال‌های آخر زندگی براهنی در ایران است و کتاب‌های دیگری که براهنی قصد داشت بنویسد «مردگان خانه وقفی» و «خاطرات ترکیه» همه در این داستان ادغام می‌شوند به اضافه‌ی دنیایی از آنچه براهنی در طول عمر خود خوانده و پسندیده است از بزرگان ادبیات جهان و کتاب چنان زیبایی درخشانی پیدا می‌کند که سابقاً نیز گفته‌ام می‌توان آن را به عنوان کتاب بالای سر به قول فرانسوی‌ها

Le sere de chevet کنار تخت خود گذاشت و هر صفحه‌ای از آن را که باز کنی مانند دیوان حافظ زیبا و خواندنی است. بحث درباره‌ی این کتاب آسان نیست. فقط باید آن را خواند.

اما من با خواندن این کتاب و به خصوص با خواندن الیاس در نیویورک به یک نتیجه جالبی رسیدم. براهنی غیرممکن است خودش را تکرار کند. هستند نویسنده‌هایی که شما سه چهار کتاب از آن‌ها بخوانید می‌گویید می‌شناسمش دیگر. براهنی اگر تکنیک جدید، سبک جدید، شکل جدید، ساختار جدید برای اثری نداشته باشد آن اثر را نمی‌نویسد. الیاس که دیگر تکنیک حیرت‌آوری دارد یعنی یک ماجرای در نیویورک است که آن شب خاموشی بوده. یک آقای ایرانی آمده در ساختمان چند طبقه‌ای بخوابد و داستان را می‌نویسد، بعد می‌آید پایین و دوستی به نام سید هم دارد که دکتر ساعدی است طبعاً و ماجرا را به صورتی می‌نویسد تمام می‌شود، بعد ورسیون دیگری را می‌نویسد و بعد ورسیون دیگر. هفت ورسیون از این حادثه را می‌نویسد. درخشان است، یک چیزهایی در آن هست که من تاکنون در هیچ اثر دیگری ندیدم. البته گمان می‌کنم کتاب قابل ترجمه در ایران نیست ولی ترجمه بسیار زیبایی از آن به فرانسه شده و نکته‌ای را که گفتم باز هم به این نتیجه می‌رسد که دکتر براهنی کافی است از زندگی خودش چنان برداشت‌هایی بکند که همیشه تازه است. الیاس هم باز این را به من نشان داد. آن‌جا هم رحمت، نویسنده‌ای که گرفتاری‌هایی داشته رفته آن‌جا و رفیقش هم دکتر صالح‌پور که همیشه بوده و بالاخره رحمت و سید در خیابان هستند و این ماجراها باز به صورت تازه اتفاق می‌افتد. و تازه بقیه‌اش هم باز به هفت صورت اتفاق می‌افتد. کاملاً تازه است. چنین کتابی در دنیا دیده نشده. دکتر براهنی وقتی می‌تواند چیزی مانند آزاده خانم را بنویسد که نظیر نداشته و به دنبال آن دیگر به دنبال چیزی مانند آزاده خانم نیست و الیاس در نیویورک را می‌نویسد و دیگر یا چیزی نمی‌نویسد یا اگر بنویسد باز هم تازه است.